

مذهب دیلمیان در دوره اسلامی

پروین ترکمنی آذر

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

موقعیت جغرافیایی سرزمین دیلم، ورود مسلمانان به آن محل را با تأخیر روبه‌رو کرد. تقریباً اولین مسلمانانی که از حدود قرن دوم هجری به بعد وارد این سرزمین شدند و توانستند در آنجا اقامت گزینند، علویان بودند که به علت مخالفت یا مبارزه با حکام عباسی بدان سرزمین روی آوردند. بدین ترتیب، پذیرش اسلام دیلمیان با مذهب تشیع آغاز شد و از فرق شیعه، مذهب زیدیه، اولین و پرطرفدارترین آنان بود. البته، مذهب اسماعیلیه با تبلیغات و فعالیت ابوحاتم رازی در دیلم، پیروانی پیدا کرد؛ و این مذهب در میان مردم دیلم همچنان پیروانی داشت. در زمان سلجوقیان نیز با استقرار حسن صباح در الموت، این مذهب رونق بسیاری در منطقه دیلم پیدا کرد. مذهب امامیه از طریق فرزندان ناصر کبیر وارد آن منطقه شد و طرفداران بسیاری یافت. حکام محلی دیلم، آل جستان و آل مسافر، در ارتباط سیاسی با زیدیان، به مذهب زیدیه تمایل یافتند و عده‌ای از آنان نیز به مذهب اسماعیلیه متمایل شدند. زیاریان در ابتدای کار به علت تصفیه حساب‌های سیاسی مردآویج با داعی صغیر، از زیدیان روی گرداندند.

خاندان بویه که از نظر سیاسی و مذهب تشیع نقش مهمی در ایران دوره اسلامی و جهان اسلام ایفا کردند، از مردم دیلم بودند. آنان - اگر نه در ابتدا - از معتقدان به تشیع امامی بودند که موجبات ارزشگذاری و اعتباریابی سیاسی مذهب تشیع را فراهم آوردند.

دیلمان، سرزمینی وسیع، شامل دو بخش دشت و کوهستان بوده است. دشت را گیلان می‌گفتند که اقوام گیل در آن مستقر بودند و بخش کوهستانی آن محل زندگی اقوامی به نام دیلم بود و به همین جهت دیلم خوانده می‌شد. رودبار و طارم، دو مرکز مهم دیلم به حساب می‌آمد که محل استقرار حکام منطقه بوده است.

ورود مسلمانان به سرزمین دیلم، به علت موقعیت خاص جغرافیایی آن تقریباً با تأخیر صورت گرفت. دیلمیان که عادت و تمایل به استقلال داشتند، با کمک وضع طبیعی و کوهستانی سرزمینشان، حملات عرب‌ها را دفع می‌کردند. عرب‌ها نیز به علت صعب‌العبور بودن راه‌های منتهی بدین سرزمین و بارش‌ها و رطوبت بسیار که با محیط زیستی آنان متفاوت بود، میل چندانی به حملات و محاصره‌های طولانی سرزمین دیلم نداشتند؛ و بدین ترتیب، دیلمیان نه تنها تسلیم عرب‌ها نشدند، بلکه از مردم شهرهای مجاور، ری و قزوین، نیز در مقابل عرب‌ها حمایت کردند.

با وجود فتوحات مسلمانان در ایران که از زمان عمر - خلیفه دوم - آغاز شد، دیلمیان فقط در زمان معاویه بود که مجبور به پرداخت خراج شدند؛ ولی تا مدت‌های مدید بعد از آن حاضر به پذیرش اسلام نبودند و در مناطق کوهستانی مشکلاتی برای شهرهای مسلمان‌نشین اطراف، به خصوص قزوین، فراهم می‌ساختند (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ هـ. ق. / ۱۹۷۹ م. : ج ۴، ص ۶۰). به همین جهت، خلفا یا حکومت‌های محلی همواره گروه‌هایی از مسلمانان مجاهد را مأمور مقابله با کفار متهاجم دیلمی می‌کردند. مقر اصلی مجاهدان مسلمان، قزوین بود (همان، ج ۵، ص ۵۱۲؛ طبری، بی تا : ج ۷، ص ۵۱۵؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲ : ۵۷؛ بلاذری، ۱۳۴۶ : ۱۶۰-۱۵۹).

عدم پذیرش اسلام از سوی دیلمیان تا زمان حضور علویان در طبرستان ادامه داشت؛ و پس از آن بود که دیلمیان نیز به لحاظ مجاورت با مردم طبرستان، به تدریج به دین اسلام و تشیع گرایش یافتند. ابن حوقل گزارش می‌دهد: «دیلمیان در روزگار اسلام بیشتر در کفر بودند و از آنان برده می‌گرفتند تا زمان حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب - علیهم السلام - که به دعوت وی علوی و مسلمان شدند.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۱۹). بدین ترتیب، اسلام آوردن دیلمیان از طریق علویان بوده و طبیعی است که از همان ابتدا گرایش‌های شیعی پیدا کرده باشند؛ به خصوص تشیع زیدی در میان دیلمیان رواج بیشتری داشته است.

با وجود حضور و تبلیغات علویان در سرزمین دیلم و گرویدن عده‌ای از دیلمیان به اسلام شیعی، برخی از مردم ساکن در کوهستان‌های دیلم تا مدت‌ها در کفر باقی بودند. اصطخری (متوفی در سال ۳۴۶ ه. ق.) اشاره می‌کند: «در کوه‌های دیلمان هنوز کافران هستند.» (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۶۹). ابن حوقل نیز خبر می‌دهد: «هنوز در زمان ما (حدود سال ۳۶۷ ه. ق.) کافرانی در کوه‌ها سکونت دارند.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۱۹)

همان‌طور که گفته شد، وضع جغرافیایی و انسانی سرزمین دیلم در این منطقه، محیطی امن و مناسب برای دشمنان و مخالفان خلفای عباسی فراهم آورده بود. بدین جهت، در طول خلافت عباسیان، بارها شاهد حضور علویان مخالف خلافت عباسی در این منطقه هستیم که تحت تعقیب حکومت‌های وقت به این سرزمین پناه آورده بودند.

یحیی بن عبدالله^(۱) که در قیام صاحب فخ^(۲) شرکت داشت و پس از شهادت صاحب فخ در خفا می‌زیست، برای درامان ماندن از مکر و کشتار عباسیان، به طرف شرق رهسپار و ابتدا وارد طبرستان شد و چون حاکم آنجا از او حمایت نکرد، به دیلمان رفت. او اولین فرد علوی بود که به دیلم پای گذاشت. حضور یحیی مسلماً در اسلام آوردن عده‌ای از مردم دیلم مؤثر بود. مُحَلّی می‌گوید: «یحیی در دیلم مسجدی بنا کرد که اولین مرکز و پایگاه دین اسلام در آن سرزمین محسوب می‌شود.» (مُحَلّی، ۱۹۸۷ م. : ۱۹۷). بدین ترتیب، از این زمان،

زمینه‌های قیام علویان در مناطق شمالی ایران و اطراف دریای خزر به وجود آمد تا سرانجام به تشکیل حکومت علویان انجامید. ابن طقطقی می‌نویسد: «یحیی به ناحیه دیلم رهسپار شد. در آنجا مردم معتقد شدند که وی استحقاق پیشوایی دارد. سپس با او بیعت کردند و گروهی از مردم شهرها گرد وی جمع شدند و رفته‌رفته کارش بالا گرفت. رشید از این بابت در اندوه شد...» (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۶۵). هارون الرشید - خلیفه عباسی - «نامه‌ای تهدیدآمیز به شاه [امیر] دیلم نوشت و یحیی را از او خواست» (یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱۲)؛ و سپاهی حدود پنجاه هزار نفر برای سرکوب او فرستاد. ارسال این تعداد از افراد برای سرکوب یحیی، از کثرت نفرات یحیی و اهمیت قیام او حکایت دارد. فضل‌بن یحیی برمکی - فرمانده سپاه خلیفه - یحیی‌بن عبدالله را به صلح دعوت کرد و سرانجام با تطمیع حاکم دیلمی و وعده امان از طرف خلیفه، یحیی تحویل فضل شد (طبری، بی تا: ج ۸، ص ۲۴۳).

خلفای عباسی سعی داشتند حکام و مردم دیلمی را به نوعی تطمیع کنند و از حمایت آنان برخوردار شوند؛ از جمله در اختلاف میان مأمون و امین، فرمانده نظامی امین «نامه‌ها برای پادشاهان دیلم و جبال و طبرستان و پادشاهان دیگر نوشت» (همان، ص ۴۰۸) و با دادن وعده‌هایی، از آنان خواست «راه خراسان را قطع کنند و هر کس را که درصدد کمک رساندن به طاهر است مانع شوند. آنها پذیرفتند.» (همان‌جا). با وجود این، دیلم همچنان محلی امن برای علویان بود و گریز آنان به دیلم در سال‌های بعد نیز ادامه داشت.

در سال ۲۰۳ ه. ق.، بعد از شهادت امام رضا(ع)، دیلم مأمون خویشاوندان و پیروان آن حضرت بود که از مقابل سپاه مأمون می‌گریختند و بدانجا پناه می‌بردند؛ «چون خبر غدیری که با رضا - علیه‌السلام - کرده، به راه به سادات رسید، هر جا که بودند، پناه به کوهستان دیلمان و طبرستان و ری نهادند. بعضی را همین جا شهید کردند و مزار ایشان باقی است و بعضی وطن ساخته.» (آملی، ۱۳۴۸: ۸۴).

در زمان طاهریان، ظلم و ستم عمال آنان، مردم برخی از نواحی طبرستان - از جمله رویان، چالوس و کلار - را به خشم آورد. پس، با کمک دیلمیان به نزد

محمد بن ابراهیم علوی^(۳) رفتند و بیعت با او را خواستار شدند (طبری، بی تا: ج ۹، ص ۲۷۳). با راهنمایی او، از حسن بن زید که در ری به سر می برد، دعوت کردند و رهبری او را گردن نهادند. با شروع نهضت حسن بن زید در طبرستان، از آنجا که محل استقرار اولیه او کلار - در مجاورت سرزمین دیلم - بود، بیشتر مردم دیلم نیز با او بیعت کردند.

حکومت علویان در طول فعالیت همواره علیه حکومت عباسیان اقدام می کرد. وهسودان - حاکم دیلمی (آل جستان) - نیز از حسن بن زید حمایت کرد. او مذهب زیدیه را پذیرفت و رسماً با خلیفه عباسی مخالفت کرد. در سال ۲۵۲ هـ. ق.، با متحدان علوی خود به ری حمله کرد و مردم بسیاری را کشته یا اسیر گرفت. حاکم ری گریخت؛ «مردم ری با تعهد پرداخت درم صلح کردند و پس از پرداخت آن ابن جستان از ری رفت.» (همان، ص ۳۷۲). وهسودان بعدها از مذهب زیدیه برگشت. در این زمان، تمایل به اسلام شیعی در میان آنان چنان قوت گرفت که با وجود قطع حمایت حاکم دیلمی از حسن بن زید، دیلمیان همچنان به خدمت رهبر زیدی درمی آمدند. «چهار هزار نفر دیلم به مرگ او [وهسودان، حاکم دیلمی] پیش داعی حسن زید آمدند.» (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ج ۱، ص ۲۳۵). تشکیل حکومت علویان در طبرستان موجب رواج مذهب تشیع زیدی در منطقه شد. پسر وهسودان، جستان، نیز از زیدیان حمایت کرد و حسن بن زید را در مقابل سپاه خلیفه عباسی پناه داد. دیلمیان در این مبارزه تلفات جانی بسیاری را متحمل شدند. جستان نیز در سال ۲۸۹ هـ. ق. با ناصر کبیر، داعی زیدی دیگر، علیه سامانیان متحد شد؛ ولی برادر و جانشین جستان، علی بن وهسودان، به اطاعت عباسیان درآمد و مشکلاتی برای زیدیان فراهم آورد تا جایی که حسن بن قاسم ملقب به داعی صغیر را دستگیر کرد (همان، ص ۲۸۱). طاهر بن محمد، کاتب علی بن وهسودان - که تمایلات شیعی داشت - مانع از آن شد که داعی را به بغداد بفرستد. او گفت: «مصلحت آن است با قلعه پدران خویش الموت فرستی» (همان). حکام بعدی آل جستان دیدگاه‌های متفاوتی در مورد زیدیان داشتند. خسرو فیروز - برادر و جانشین علی - داعی را «خلاص داد و با گیلان فرستاد» (همان).

مذهب امامیه با حضور و تبلیغات و فعالیت ناصر کبیر،^(۴) موقعیت مهم و استواری در میان دیلمیان یافت. ناصر کبیر، مذهب شیعه داشت؛ ولی در مورد زیدی یا امامی بودن او، خبر موثق و مؤکدی وجود ندارد. آنچه مسلم است، «احمد بن الناصر (پسر الناصر)، امامی المذهب بود» (همان، ص ۹۷) و علی فرزند دیگر ناصر کبیر از تلامذه امام حسن بن علی عسکری (ع) - یازدهمین امام شیعه اثنی عشری - بوده است.

پس از کشته شدن محمد بن زید علوی، ناصر کبیر به دیلمان پناه برد و در میان آنها زیست و آنان را به اسلام دعوت کرد. «او در سرزمین آنان مساجدی بنا کرد. مسلمانان در مقابل آنها، سرحداتی مانند قزوین و چالوس داشتند.» (ابن اثیر، ۱۳۹۹ ه.ق. / ۱۹۷۹ م. : ج ۸، ص ۸۱)

در طبرستان، حسین بن هارون^(۵) - پدر ابوطالب یحیی و ابوالحسین - «امامی المذهب بود و در اول ایشان نیز همچینین...» (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ج ۱، ص ۹۸). ابوالحسین مردم را به تشیع دعوت کرد و «جمله گیل و دیلم برو بیعت کردند» (همان، ص ۲۸۶). ابوطالب یحیی که ابتدا مذهب امامی داشت، با پیوستن به قاضی القضاة عبدالجبار، مذهب زیدی را پذیرفته بود. ابن اسفندیار می نویسد: «در میان زیدیه از او مبرز و محقق تر دانشمند نبود» (همان، ص ۱۰۱). مردم دیلم بعد از فوت ابوالحسین، «برو بیعت کردند» (همان). سید زاهد شرف الدین نیز مذهب امامیه داشت و «اظهار مذهب امامیه و بطلان مذهب زیدیه از شرف الدین قوت گرفت در آن حدود» (ابن اثیر، ج ۸، ص ۸۱).

بدین ترتیب، مذهب امامیه، همراه مذهب زیدی و گاه قوی تر از آن، در این دوره در طبرستان و دیلمان رواج داشته است. خبرها حاکی است که دیلمیان همچنان به مذهب تشیع پای بند مانده اند؛ ولی در مورد نوع تشیع آنان، خبر صریحی وجود ندارد. (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۴۲؛ ابن خلدون، ۱۳۶۴: ج ۲، ص ۶۴۱؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۶۰)

آل مسافر، حکام محلی دیگر دیلمی بودند که بیشتر به تشیع از نوع اسماعیلی گرایش داشتند. تبلیغات ابوحاتم رازی، داعی اسماعیلی (متوفی به سال ۳۲۲ ه.ق.) در میان دیلمیان، موجب این گرایش شد. زرین کوب در علت

این گرایش می‌نویسد: «ظاهراً بیشتر بهانه اظهار مخالفت با مسوده عباسی بوده است تا گرایش واقعی به مذهب» (زرین کوب، ۱۳۶۷: ج ۲، ص ۳۳۸). به هر حال، سکه‌های به‌جای مانده از آنان فاقد نام خلیفه عباسی است و به‌جای آن عبارت «سیف آل محمد (ص)» آمده و اسامی امامان اسماعیلی نقش شده است (زرین کوب و دیگران، ۱۳۷۲: ج ۴، ص ۳۲۴). مسعودی که تألیف خود را در سال ۳۳۶ هـ. ق. نگاشته است، خبر می‌دهد: «اکنون مذهب آنها تباهی گرفته و عقایدشان دگرگون شده و بیشترشان ملحد شده‌اند» (مسعودی، ۱۳۶۰: ج ۲، ص ۷۴۳)؛ ولی به نظر می‌رسد پیروان این مذهب همچنان به عقاید خود پای‌بند بوده‌اند و تا چند قرن بعد نیز منطقه رودبار و طارم پیروان اسماعیلیه را پذیرا بوده‌است. پیروان اسماعیلی، همچنان در الموت صاحب قدرت بودند، در منطقه نفوذ داشتند و شاخه‌ای از آنان نیز در آذربایجان به حکومت رسیدند و مذهب اسماعیلی را تبلیغ کردند.

در طول تاریخ حکومت علویان، سرداران بزرگ دیلمی، از جمله لیلی بن نعمان، در خدمت زیدیان بودند و از جهات سیاسی و نظامی از آنان در مقابل سامانیان حمایت می‌کردند. لیلی بن نعمان به همین مناسبت به لقب المؤید لدین الله و المنتصر لآل رسول الله منسوب شد. او در سال ۳۰۸ هـ. ق. نیشابور را فتح کرد و به نام داعی صغیر، حسن بن قاسم، خطبه خواند و در همین راه نیز جان از دست داد. مرگ او نه تنها برای سامانیان، بلکه برای عباسیان نیز خوشایند بود؛ زیرا در صورت موفقیت لیلی بن نعمان، خراسان که نقش مرکزیت خلافت عباسی در شرق فتوحات را داشت، از دست می‌رفت و قدرت علویان که تهدیدی برای خلافت عباسی محسوب می‌شد، توسعه بیشتری می‌یافت. در مقابل، کشته شدن لیلی بن نعمان خشم بسیاری از سرداران دیلمی را برانگیخت. آنان داعی صغیر را فاقد درایت لازم برای رهبری دانستند و اقدام به جنگ با سامانیان را نتیجه بی‌تدبیری و عدم شناخت صحیح از دشمن از سوی او قلمداد کردند و در صدد مقابله با او برآمدند. ابن اثیر علت مخالفت دیلمیان با داعی صغیر را این‌گونه بیان می‌کند: «او آنها را به استقامت می‌خواند و از ظلم به مردم و شرابخواری منع می‌کرد.» (ابن اثیر، ۱۳۹۹ هـ. ق. / ۱۹۷۹ م. : ج ۸،

ص ۱۸۹). عامل اصلی تحریک دیلمیان علیه داعی صغیر، هروسندان گیلی - دایی مردآویج زیاری - بود. دیلمیان به فرماندهی او بر داعی شوریدند و خواستند به نام ابوالحسین بن اطروش خطبه بخوانند؛ ولی نماینده داعی در دامغان او را از توطئه دیلمیان باخبر کرد. او نیز طبق نقشه‌ای از پیش طراحی شده، سرداران بزرگ دیلمی، از جمله هروسندان، را به کاخ خود دعوت کرد و سپس آنان را به قتل رساند. این امر نیز بر کینه دیلمیان حاضر در سپاه داعی افزود و به همین جهت، داعی در جنگ با سامانیان شکست خورد و کشته شد. مردآویج «به کینه خال خود از پی داعی درآمد و زوبینی برو زد و از اسب فرود آورد و بکشت.» (مرعشی، ۱۳۶۳: ۳۱۳)

همکاری سرداران دیلمی با زیدیان بعد از مرگ لیلی بن نعمان نیز ادامه یافت. ماکان بن کاکی - پسر برادر نعمان - هم هر چند که در خدمت زیدیان شمشیر می‌زد، در اختلافات داخلی آنان نقش به‌سزایی داشت.

در اختلاف میان سرداران دیلمی، حکومت طبرستان و دیلمان به مردآویج گیلی رسید که سلسله آل زیار را بنیان گذارد. او با کشتن داعی صغیر (به خون‌خواهی هروسندان)، نشان داده بود که مردی کینه‌توز است. مردآویج زمانی که به حکومت رسید، از اعتقادات اسلامی به‌دور بود، آن‌چنان که در فتح دینور، تلاش ابن‌ممشاد دینوری - صوفی و زاهد معروف - برای جلوگیری از کشتار و غارت مردم به جایی نرسید؛ و او را نیز باینکه به قرآن متوسل شده بود، کشتند (مسعودی، ۱۳۶۰: ج ۲، ص ۷۴۹). مردم دینور برای گرفتن کمک به بغداد رفتند. «روهای خود را سیاه کرده با وای گفتن و استغاثه وارد بغداد شدند و قرآن‌ها برچوب زدند و گفتند: مردآویج جیلی آنان را کشتار کرده است. استغاثه می‌کردند.» (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۹۵). فریاد دادخواهی آنان به جایی نرسید؛ زیرا خلیفه و وزیرش قدرت جلوگیری از مردآویج را نداشتند. مردآویج که اعتقادات مذهبی خاصی از او به‌ثبت نرسیده است، برای تأیید حکومتش نیاز به منشور خلیفه داشت و لازم بود لباس سیاه عباسیان بر تن کند تا بماند و حکومتش رسمیت یابد و چنان کرد.

و شمشگیر - برادر و جانشین مردآویج - باینکه ابتدا از پذیرفتن دعوت مردآویج سرباز زد و او را از اینکه به زیر پرچم خلفای عباسی درآمده و لباس سیاه پوشیده بود، سرزنش کرد، سرانجام با اصرار نماینده مردآویج نزد برادر رفت و شریک اعمالش شد. بدین ترتیب، زیاریان برای استحکام حکومتشان، موجبات تضعیف شیعیان شمال ایران را فراهم ساختند. با وجود این، در سال ۳۵۶ هـ. ق. شاهد حرکت جدیدی از سوی زیدیه هستیم. ابو عبدالله محمدبن حسین - معروف به ابن داعی مهدی لدین الله - که همراه معزالدوله دیلمی - حاکم آل بویه - به بغداد رفته بود، با رنجش از اقدامات جنگی معزالدوله علیه موصلیان زیدی مذهب و تعصبات مذهبی عزالدوله دیلمی که با تمایل به شیعیان اثنی عشری صورت می گرفت، از بغداد گریخت و به دیلمان پناه برد: «با لباسی سفید و شمشیر و قرآن به جانب شهر زور و از آنجا به هوسم دیلم رفت.» (همدانی، ۱۹۵۸ م. : ج ۱، ص ۱۸۹). به گفته ابن اثیر، حدود ده هزار نفر در دیلم گرد او جمع شدند. ابن داعی به مردم عراق نیز نامه نوشت و «آنان را دعوت به جهاد نمود» (ابن اثیر، ۱۳۹۹ هـ. ق. / ۱۹۷۹ م. : ج ۸، ص ۵۷۴ و ۵۷۵)؛ ولی اقدام او با حضور زیاریان که بر آن منطقه حکومت داشتند، موفق واقع نشد. در سالهای بعد، زیاریان برای خلاصی از مقابله با زیدیان، آنان را در مقابل هم قرار می دادند. بیستون زیاری با تقویت حسین الثائر و پسرش، ابوالحسن علی، علیه ابومحمد الناصر - خواهرزاده ابن داعی - موجب به قتل رسیدن ابومحمد الناصر شد.

منوچهر بن قابوس زیاری با مؤید بالله - امام زیدی - قرارداد صلح بست؛ زیرا «منوچهر - جانشین قابوس - بیشتر از پدرش، طرفدار تشیع بود.» (همان، ج ۹، ص ۳۷۲).

همزمان با زیاریان، خاندان بویه که از دیلم برخاسته بودند، بر بسیاری از مناطق تحت نفوذ آل زیار دست یافتند. آنان از نظر مذهبی، دوره بارزی را در ایران اسلامی رقم زدند. علی بن بویه - امیر مسلم آل بویه - در ابتدای کار سپاهیگری، به خدمت ناصر کبیر - داعی علوی درآمد.

با توجه به رواج مذهب تشیع، به خصوص زیدی و امامیه، مذهب آل بویه نیز شیعه بوده و نشانه‌هایی در دست است که آنان در دوران حکومت، معتقد به تشیع بوده‌اند؛ از جمله:

۱. احمد بن بویه - معزالدوله - بعد از فتح بغداد، ابتدا در صدد برآمد خاندان خلافت را تغییر دهد و آن را به آل علی (ع) منتقل کند. همدانی می‌نویسد: ابوالحسن محمد بن یحیی زیدی را همراه خود به بغداد برده بود و «می‌خواست با او بیعت کند» (همدانی، ۱۹۵۸ م. : ج ۱، ص ۱۴۹)؛ ولی به صلاحدید وزیرش از این کار منصرف شد و خلیفه‌ای مطیع از عباسیان را به فردی از خاندان علی (ع) ترجیح داد. به او گفته شد «هرگز چنین مکن و کسی را که قوم تو فرمانبردار او باشند، به خلافت منشان! چه بسا به فرمان او تو را از میان بردارند.» (ابن خلدون، ۱۳۶۴ : ج ۲، ص ۶۵۳). در این جمله، نکته‌ای ظریف در مورد اعتقادات قوم دیلم به تشیع نهفته است.

۲. معزالدوله، پس از تسلط بر بغداد، شعایر مذهبی شیعیان را برقرار کرد. او در سال ۳۵۱ ه. ق. دستور داد بر درهای مسجد دارالسلام، جمله «لعن الله معاویة بن ابی سفیان و لعن الله من غصب فاطمه - رضی الله عنهما - فدکا و من منع من أن یدفن الحسن عند قبر جده - علیه السلام - و من نفی أبا ذر الغفاری و من أخرج العباس من الشوری» را نقش کنند (ابن اثیر، ۱۳۹۹ ه. ق. / ۱۹۷۹ م. : ج ۸، ص ۵۴۳-۵۴۲). خلیفه ضعیف‌تر از آن بود که بتواند به کار معزالدوله اعتراض کند، ولی مردم بغداد شورش کردند و قسمت‌هایی از جملات را شبانه پاک کردند. پس معزالدوله به صلاحدید وزیرش، محمد بن مهلبی شیعه‌مذهب، برای خواباندن شورش دستور داد فقط معاویه را لعن کنند و بنویسند: «لعن الظالمین لآل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم.» (میرخواند، ۱۳۳۹ : ج ۴، ص ۱۵۰)

۳. معزالدوله در محرم سال ۳۵۲ ه. ق. دستور برپایی مراسم عزاداری امام حسین (ع) را صادر کرد. مردم بغداد مغازه‌ها را بستند و کار و کسب را تعطیل کردند. همه لباس سیاه پوشیدند و سوگواری کردند. در ذی‌حجه همان سال نیز معزالدوله دستور داد جشن عید غدیر برپای دارند و آتش‌بازی کنند (ابن جوزی،

۱۴۱۵ هـ. ق. / ۱۹۹۵ م. : ج ۸، ص ۳۳۳). برگزاری مراسم عزاداری عاشورا و جشن عید غدیر در بغداد، بعد از معزالدوله هم ادامه یافت.

۴. عضدالدوله در سال ۳۶۳ هـ. ق. دستور داد کتیبه‌ای که نام دوازده امام بر آن حک شده بود، در تخت جمشید نصب شود. (زرین‌کوب و دیگران، ۱۳۷۲ : ج ۴، ص ۲۱۷). در کتیبه‌های موجود در بعضی از مساجد و بناهای دوره آل بویه، بر پیامبر اسلام (ص) و آل او درود فرستاده شده است کتیبه بالای سردر داخل مسجد جامع نائین یزد و بقعه دوازده امام یزد، از آن جمله است.

۵. حضور و همکاری علما و فقهای بزرگ عالم تشیع اثنی‌عشری در دربار خاندان بویه، تأیید ضمنی حکومت آل بویه از جانب علما و فقهای شیعه امامی بود.

۶. زیارت مرقد امام علی (ع) و دیگر ائمه به وسیله امرای آل بویه که گاه برای نشان دادن عقیده و ارادت خاص، با پای برهنه به زیارت ائمه می‌رفتند (ابن جوزی، ۱۴۱۵ هـ. ق. / ۱۹۹۵ م. ج ۹، ص ۲۸۹). این همه اثبات اعتقاد آنان به مذهب تشیع امامی است.

بدین ترتیب، شیعیان در این دوره از تاریخ ایران و اسلام، از موقعیت خوبی برخوردار بودند و آزادی عمل بیشتری داشتند. آنان از گوشه عزلت و خاموشی و تقیه بیرون آمدند.

با شروع غیبت کبرای امام دوازدهم شیعه امامی به سال ۳۲۹ هـ. ق. که تقریباً مقارن با اوایل قدرت یابی آل بویه بود، دیدگاه علما و فقها که تعیین‌کننده تعامل میان شیعیان و حکومت‌ها بود، تغییراتی کرد. بدین ترتیب، حکومت آل بویه شیعه‌مذهب در نزد شیعیان مشروعیت یافت و تأیید شد. فقها در دوران آل بویه به علت روی کار آمدن آل بویه، در تعامل با حکومت، نرمش بیشتری نشان دادند. رکن‌الدوله، ابوجعفر محمد بن بابویه قمی - مشهور به شیخ صدوق - را بسیار احترام می‌گذاشت. شیخ صدوق در مجالس مناظره با علمای اهل سنت فعالیت داشت و به علت همزمانی با حکومت آل بویه، توانست آزادانه در ممالک اسلامی سفر کند. این آزادی برای تبلیغ عقاید شیعی شیخ صدوق فرصت مناسبی بود. شیخ مفید نیز از فضای آزاد سیاسی - مذهبی دوره آل بویه

استفاده کرد و با شرکت در مجالس مناظرهٔ ادیان، نقش مؤثری در اثبات عقاید تشیع امامی و ترویج و تبلیغ آن داشت. عضدالدوله او را اکرام می‌کرد؛ و «عضدالدوله دیلمی پیوسته ملازمتش می‌نمود.» (خواندمیر، بی‌تا: ج ۲، ص ۳۰۹). ابواحمد موسوی، شریف رضی و شریف مرتضی نیز نقابت علویان، امیرالحاج و ریاست دیوان مظالم را برعهده داشتند و با دربار آل بویه در مراوده بودند.

در این دوره، دیلمیان که درحقیقت نیروهایی وابسته و طرفدار شیعیان بودند، در امور حکومتی بغداد، وارد شدند. نقش آل بویه در بغداد، در ارزشگذاری و اعتباریابی مذهب تشیع مؤثر بود. آنان از ابتدای تسلط بر بغداد سعی داشتند قدرت حکومتی و سیاسی خلفای عباسی را محدود و حذف کنند؛ به همین جهت، هر زمان لازم می‌دیدند، آنان را خلع می‌کردند. خلفا نیز برای باقی ماندن در مسند اسمی خلافت، به داشتن تمایلات شیعی تظاهر می‌کردند. احمد بن اسحاق که با لقب القادر با رأی آل بویه به خلافت رسید، وقتی دعوت به خلافت شد، ادعا کرد که شب قبل خواب دیده که حضرت علی (ع) او را کمک کرده و به او گفته است: «من علی بن ابوطالبم. خلافت به تو می‌رسد و عمر دراز خواهی یافت. باید که به اولاد شیعهٔ من رحمت کنی» (میرخواند، ۱۳۳۹: ج ۳، ص ۵۲۲).

در اواخر دورهٔ آل بویه با فعالیت و حرکت‌هایی از جانب اسماعیلیان نیز روبه‌رو هستیم که گاه وزیر یا حتی امیر دیلمی را هم تحت تأثیر قرار داده‌اند. از جمله، اباکاليجار دیلمی برای مدتی کوتاه تحت تأثیر آنان قرار گرفت. در زمان او، مذهب اسماعیلی رونقی گرفت و عده‌ای از دیلمیان بدان مذهب گرویدند. آنان بر دارابگرد مسلط شده بودند. هبة الله بن ابی‌عمران بن شیرازی - معروف به داعی مؤید فی‌الدین شیرازی - که در میان مردم دیلم مقبولیت داشت، وارد خدمت در دربار اباکاليجار در شیراز شد. ابن بلخی می‌نویسد: «این مرد اباکاليجار را گمراه کرد و در مذهب سبعی درآورد.» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ص ۱۱۹). خلیفهٔ عباسی نفوذ او را در دربار اباکاليجار، خطری برای خلافت عباسی می‌دید؛ و به همین جهت، اباکاليجار را تهدید کرد که در صورت تبعید نکردن مؤید فی‌الدین - داعی اسماعیلی - از سلجوقیان خواهد خواست

به فارس حمله کنند. اباکالیجار به ناچار از داعی اسماعیلی تقاضا کرد فارس را ترک کند. قاضی عبدالله - قاضی شیراز - نیز با تلاش بسیار توانست او را از نزد اباکالیجار دور و تبعید کند. به مؤید فی الدین گفتند: «اگر او را معاودتی باشد، خون او مباح بود و آن مرد به مصر رفت.» (همان).

بالآخره، آل بویه شیعه مذهب بعد از سالها قدرت‌نمایی در ایران و مرکز خلافت عباسی و تسلط بر خلفای سنی مذهب، رو به ضعف گذاشت و به دست ترکان غزنوی و سلجوقی برافتاد. محمود غزنوی در سال ۴۲۰ ه. ق.، شاخه آل بویه جبال ایران را شکست داد. او جنگ و پیروزی خود بر آل بویه را رنگ مذهبی بخشید و آن را جنگ با الحاد و پیروزی بر ملحدان قلمداد کرد. محمود غزنوی، مبارزه با آل بویه شاخه جبال را جنگ با باطنیان می‌خواند تا عملش را در نزد عامه مردم و دستگاه خلافت توجیه کرده باشد. او برای خلیفه عباسی نوشت: «پنجاه زن آزاد اندر سرای مهتر ایشان بود. رستم بن علی،^(۶) سی فرزند داشت از این زنان و به مسلمانی اندر بیشتر از چهار زن رخصت نیست.» (مجموع التواریخ والتقصص، ۱۳۸۱: ۴۰۴). در عراق نیز خلیفه در سال ۴۴۷ ه. ق. از طغرل سلجوقی دعوت کرد تا به بغداد برود و بر آل بویه مسلط شود.

نتیجه

علویان که در عراق - سرزمین خلافت اموی و عباسی - در اقلیت قرار داشتند و با مخالفت‌های سیاسی و نظامی آنان روبه‌رو می‌شدند، برای یافتن مکان‌های امن به سوی شرق - قلمروی خلافت عباسی - رهسپار شدند. مسلماً آنان محلی را برای اقامت انتخاب می‌کردند که از تیررس و دسترس حکام خلفا درامان مانده باشد. بدین ترتیب، یکی از مکان‌های امن برای علویان، دیلم بود که عرب‌ها طی دو قرن اول هجری - به علت موقعیت خاص جغرافیایی - نتوانسته بودند بدان دست یابند. مردم دیلم که تقیدات مذهبی خاصی نداشتند، به راحتی و زود نه تنها پذیرای علویان شدند، بلکه به مذهب تشیع گرایش یافتند و به طرفداری از آن برخاستند. خدمات علویان و دیلمیان به یکدیگر، خدماتی متقابل بود: علویان، دیلمیان را با اسلام و تشیع آشنا ساختند؛ دیلمیان

نیز با گرویدن به تشیع، راه فعالیت سیاسی شیعیان را هموار کردند. دیلمیان و حکام محلی دیلم در تعاملات سیاسی و مذهبی با علویان قرار گرفتند و خدمات بسیاری به مذهب تشیع ارائه کردند. مهم‌ترین این خدمات از جانب آل بویه بود که چون به حکومت رسیدند، حتی می‌خواستند خلافت سنی عباسیان را به خلافت آل علی (ع) تغییر دهند. آنان هرچند بنا به ملاحظات سیاسی از این خواسته منصرف شدند، با غلبه بر خلافت و خلفای عباسی خدمات شایسته‌ای به مذهب تشیع، به‌خصوص شیعه امامی، علما و فقهای شیعه و شیعیان کردند و راه ورود شیعیان را به میدان سیاست باز کردند.

پی‌نوشت‌ها

۱. یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن (ع).
۲. حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی (ع) که در زمان خلافت هادی - خلیفه عباسی - قیام کرد و به دست عوامل خلیفه به شهادت رسید.
۳. محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمان بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی (ع).
۴. حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن حسین (ع)، ملقب به اطروش ناصرالحق و ناصرالکبیر.
۵. حسین بن هارون بن حسین بن محمد بن هارون بن محمد بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن (ع).
۶. مجدالدوله ابوطالب رستم، آخرین امیر دیلمی شاخه جبال از آل بویه.

کتابنامه

- آملی، اولیاءالله. ۱۳۴۸. تاریخ رویان. تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن اثیر، عزالدین ابی‌الحسن علی بن ابی‌الکرم محمد... ۱۳۹۹ هـ. ق. / ۱۹۷۹ م. الکامل فی‌التاریخ. ج ۴، ۵، ۸، ۹. بیروت: دار صادر.
- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن محمد بن حسن. ۱۳۶۶. تاریخ طبرستان، قسم اول و دوم. تصحیح عباس اقبال. به‌اهتمام محمد رضانی. تهران: پدیده «خاور».

- ابن بلخی. ۱۳۶۳. *فارسنامه*. به سعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج و رینولد الن نیکلسون. تهران: دنیای کتاب.
- ابن جوزی، جمال‌الدین ابی‌الفرج عبدالرحمان بن علی. ۱۴۱۵ هـ. ق. ۱۹۹۵ م. *المنتظم: فی تواریخ الملوک والامم*. حقه و قدم سهیل زکار. ج ۸ و ۹. بیروت - لبنان: دارالفکر.
- ابن حوقل. ۱۳۴۵. *صورة الارض*. ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن خلدون، عبدالرحمان. ۱۳۶۴. *العبر: تاریخ ابن خلدون*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. ج ۲. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی).
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا. ۱۳۶۷. *تاریخ فخری*. ترجمه محمد وحید گلپایگانی. تهران: علمی و فرهنگی.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. ۱۳۶۸. *مسالك و ممالک*. به اهتمام ایرج افشار. تهران: علمی و فرهنگی.
- اصفهانى، حمزة بن حسن. ۱۳۴۶. *تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض والانبیاء)*. ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بلاذری، احمد بن یحیی. ۱۳۴۶. *فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)*. ترجمه آذرتاش آذرنوش. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- خواندمیر، غیاث‌الدین همادالدین الحسینی. بی تا. *تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر*. ج ۲. تهران: خیام.
- زرین کوب، عبدالحسین و دیگران. ۱۳۷۲. *تاریخ ایران (از ظهور اسلام تا آمدن سلجوقیان)*. پژوهش دانشگاه کمبریج. ج ۴. گردآورنده: رن. فرای. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۷. *تاریخ مردم ایران*. ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- سرفراز، علی اکبر و آورزمانی، فریدون. ۱۳۷۹. *سکه‌های ایران: از آغاز تا دوره زندیه*. تهران: سمت.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر. بی تا. *تاریخ الطبری: تاریخ الامم والملوک*. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. ج ۷، ۸، ۹. لبنان - بیروت: دار سویدان.
- مجملة التواریخ والقصص. ۱۳۸۱. *تصحیح ملک الشعراء بهار*. به همت محمد رمضان. تهران: چاپخانه خاور.

۱۶ فرهنگ، ویژه تاریخ

- مُحَلّی، حمیدبن احمد. ۱۹۸۷م. *اخبار ائمة الزیدیه*. تحقیق ویلفرد مادلونگ. بیروت: دارالنشر.
- مرعشی، ظهیرالدین. ۱۳۶۳. *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*. به اهتمام برنهارد دارن. مقدمه یعقوب آژند. تهران: چاپ دنیا.
- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر احمد بن نصر. ۱۳۶۲. *نزهة القلوب*. مقاله الثالثه. به سعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج. تهران: دنیای کتاب.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. ۱۳۶۰. *مروج الذهب و معادن الجواهر*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۲. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. ۱۳۶۱. *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*. ترجمه علینقی منزوی. ج ۱ و ۲. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- میرخواند، محمد بن برهان الدین خواوندشاه. ۱۳۳۹. *تاریخ روضة الصفا*. ج ۳ و ۴. تهران: مرکزی، خیام، پیروز.
- همدانی، محمد بن عبدالملک. ۱۹۵۸م. *تکملة تاریخ الطبری*. جزء اول. به اهتمام البرت یوسف کنعان. بیروت: مطبعة الكاثلولیکیتة.
- الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب (ابن واضح). بی تا. *تاریخ الیعقوبی*. ج ۲. بیروت: دار صادر.

The Cambridge History of Iran: The Period from the Arab invasion to the Saljuqs.

1975. edited by R.N.Frye. v4. Cambridge university Press.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی